

چالش‌ها و بحران‌های درونی اسرائیل

محمود دهقانی

پژوهشگر مرکز تحقیقات استراتژیک



شهرت‌شکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی



شہرہ شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

چکیده

محور اصلی رویکرد امنیت ملی و منطقه‌ای اسرائیل که بر آموزه‌های مجعول مذهبی استوار بود، معطوف به گسترش سرزمین به منظور دست‌یابی به عمق استراتژیک و البته نیل به «اسرائیل بزرگ»، برای تحقق «وعده‌های توراتی» بوده است. هیأت حاکمه اسرائیل پس از نزدیک به شش دهه مجبور و محکوم به درک برخی واقعیت‌ها گردیده است. محور اساسی این نگرش جدید در اسرائیل که همراهی افکار عمومی را نیز با خود دارد، «تأمین امنیت» اسرائیل است؛ ولی این بار نه با گسترش سرزمین و تداوم اشغالگری و سلطه بر فلسطینی‌ها بلکه با عقب‌نشینی ارضی و تعریف مرز.

کلید واژه‌ها:

یهودیت، هویت اسرائیلی، شکاف متراکم، صهیونیسم سیاسی، اعراب اسرائیلی

مقدمه:

اسرائیل سرزمین کوچک و باریکی است که در سواحل جنوب شرق دریای مدیترانه واقع شده است. اسرائیل از شمال به لبنان، از شمال شرق به سوریه و از سمت شرق به کرانه غربی و اردن محدود می‌شود. از سمت جنوب به نوار غزه می‌رسد و از طریق صحرای نقب با مصر هم مرز است. عربستان سعودی در فاصله چند کیلومتری از بندر ایلات، در جنوبی‌ترین نقطه اسرائیل واقع شده است. مساحت اسرائیل (بدون اراضی اشغالی نوار غزه و کرانه غربی)، ۲۰۷۷۰ کیلومتر است. اسرائیل ۱۰۱۷ کیلومتر مرز زمینی و ۲۷۳ کیلومتر ساحل دارد. اسرائیل ۳۰۷ کیلومتر با کرانه غربی، ۵۱ کیلومتر با غزه، ۲۳۸ کیلومتر با اردن (از طریق کرانه غربی)، ۷۹ کیلومتر با لبنان و ۷۶ کیلومتر با سوریه مرز مشترک دارد. مسافت شمالی‌ترین تا جنوبی‌ترین نقطه اسرائیل به ۴۷۰ کیلومتر می‌رسد و بیشترین عرض آن از ۱۳۵ کیلومتر تجاوز نمی‌کند و در مرکز اسرائیل (شهر ناتانیا)، فاصله تا شهرهای فلسطینی‌نشین کرانه غربی تنها ۱۵ کیلومتر است.

کشور مصنوع اسرائیل فاقد زیر ساخت‌ها و عوامل تشکیل دهنده یک دولت - ملت (همچون سرزمین مشترک، تاریخ مشترک، فرهنگ، خون و...) بوده و آنچه که از ۱۹۴۸ تاکنون، مستمسک نظریه پردازان و سیاست‌مداران یهود برای تثبیت و بقاء دولت واقع شده است، «مذهب به عنوان عامل همبستگی اجتماعی» بوده است. یهودیت برخلاف ادیان

دیگر، دارای فلسفه سیاسی مدونی که نقش دولت در آن به روشنی تبیین شده باشد نیست. به عبارت دیگر یهودیت دین آئینی است و رهبران آن پیروان خود را بیشتر به رعایت احکام شریعت ترغیب کرده‌اند تا وفاداری به نگرش خاصی درباره سیاست و حکومت لذا تفاوت دیدگاه یهودیان مبنی بر تشکیل و یا عدم تشکیل دولت از همان ابتدای تشکیل اسرائیل مشهود بود. پس از استقرار دولت جدید یهود در ۱۹۴۸، دولت تازه تأسیس تا سه دهه پس از آن تاریخ، درگیر جنگ و جدل با همسایگان عرب خود بود. در دوره پس از جنگ جهانی دوم، هیچ دولتی به اندازه اسرائیل درگیر امنیت ملی خود نبوده است. نکته اساسی طی این شصت سالی که از عمر دولت یهود می‌گذرد؛ این است که اسرائیل از ابتدای شکل‌گیری تاکنون، همواره دغدغه بقای خود را داشته است. اسرائیل در شش دهه حیات خود، پنج بار با همسایگان عرب خود جنگیده است و دوبار نیز با شورش و مقاومت گسترده فلسطینی‌ها از درون اراضی اشغالی روبه‌رو شده است. جامعه اسرائیل به لحاظ جامعه‌شناسی مستعد بروز شکاف‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی است و اینک پس از گذشت بیش از نیم قرن دچار تضاد اساسی شده است. در فضای جدید، اندیشه‌های تجدید نظرطلبانه در اعتراض به عملکرد اسرائیل علیه فلسطینی‌ها رو به تزاید است، اندیشه‌های افراطی منتج از یهودیت ارتدوکس به چالش کشیده شده و اصول و میانی اولیه صهیونیسم مورد نقد واقع شده است و به چالش کشیده می‌شود. بازتاب این دگردیسی اجتماعی، فرهنگی و سیاسی در صحنه عمل نیز به چشم می‌خورد.

مقاله حاضر با بررسی تغییر و تحولات داخلی در اسرائیل در عرصه‌های فکری، اجتماعی و سیاسی، به دنبال تبیین این واقعیت است

که اسرائیل برای بقا و تداوم حیات خود رویاروی گزینه‌ای اجتناب‌ناپذیر و الزام‌آور قرار گرفته است: پایان اشغالگری. اسرائیل ۶۰ سال است مقاومت می‌کند.

الف) بررسی تغییرات فکری و چالش‌های مذهبی

۱- یهود در گذر تاریخ

پس از حضرت موسی (ع) که پایه گذار جامعه باستانی اسرائیل و رهبر مذهبی و سیاسی قوم یهود بود، انبیاء بنی اسرائیل ادعای رهبری سیاسی قوم خود را نداشتند و از همین رو پس از آنکه جامعه یهود به ثبات نسبی در فلسطین رسید، پادشاهان زمام امور سیاسی قوم را به دست می‌گرفتند. در کتاب مقدس، از نوعی تأیید شرعی طالوت، نخستین پادشاه بنی اسرائیل توسط شموئیل نبی سخن رفته است.

پس از آنکه بابلیان، دولت یهود را در اسرائیل منقرض کردند و یهودیان را به تبعید بردند، تحولی عظیم در فکر و اندیشه یهودیان به وجود آمد. در این دوره رهبران مذهبی بلند پایه‌ای چون «عزرا» و «نحمیا» که از نابودی هویت قومی و دینی یهودیان پراکنده بیم داشتند، با تشریح احکام انعطاف‌ناپذیر شریعت، اجرای آنها را به عنوان تنها مایه بقای هویت یهودیان در جهانی پراکنده از هم مورد تأکید قرار دادند.

در طول قرون وسطی، عمل به احکام تلمود و دوری گزیدن از سایر اقوام، مؤثرترین عامل حفظ هویت و به عبارتی همسان‌سازی یهودیان پراکنده در جهان بود. در این دوران یهودیان «تبعید» را سرنوشت مقدر خود می‌دانستند و براین عقیده بودند که پس از پاک شدن قوم یهود از گناهان خود، مسیحی از نوادگان داوود ظهور می‌کند و قوم خود را با عزت و افتخار به اورشلیم باز می‌گرداند. به سبب اعتقاد به این سرنوشت محتوم،

علمای یهود ضمن آن که جوامع یهودی را به عدم ادغام در سایر ملت‌ها فرا می‌خواندند، در عین حال آنان را به اطاعت از اوامر پادشاهان و حکمرانان مسلط بر آنها تشویق می‌کردند. این انزوا و انفعال سبب شد تا در طول قرن‌ها، اندیشه سیاسی یهود تحول نیابد و درغیاب هرگونه بحث درباره دولت و قدرت، اندیشه سیاسی یهود ضعیف بماند. با سپری شدن قرون وسطی و در پی تشکیل ملت - دولت‌ها در اروپا، به موجب پیمان وستفالی و نیز آغاز عصر روشنگری که حقوق برابر شهروندی را برای اتباع هر ملت - دولت توجیه می‌کرد، یهودیان در زندگی فکری و مادی خود دچار بحران شدند. یهودیان اگر می‌خواستند فارغ از گرایش‌های مذهبی و قومی خود در کنار سایر اتباع دولت از حقوق برابر شهروندی برخوردار شوند، به ناچار ادعای ملیت جداگانه را از دست می‌دادند و اگر می‌خواستند خود را ملتی جدا از مردمی که در کنار آنان می‌زیستند به شمار آورند، در آن صورت به عنوان ساکنانی بیگانه که به حکومت کشور خود وفادار نیستند، از حقوق شهروندی محروم می‌شدند. از آنجا که اصرار بر هویت ملی جداگانه، دست حکومت‌ها را برای اعمال هر گونه ستم و تبعیض علیه یهودیان باز می‌گذاشت و به نوعی راه را بر یهود ستیزی هموار می‌کرد، بنابراین جوامع یهودی در معرض مخاطره قرار می‌گرفتند.

یهودیان مذهبی ارتدوکس، تحمل تبعیض‌ها و ناروایی‌ها را به عنوان عاملی برای پاک شدن قوم یهود از گناهان، بر پایه اعتقاد به سنت تبعید توجیه می‌کردند و آن را تقدیری برای قوم برگزیده می‌دانستند. در مقابل، برخی از متفکران یهود، سنت تبعید را نفی و بحث «خود رهایی» یهودیان را مطرح کردند و از همین بحث، نظریه صهیونیسم زاده شد.

آن طور که از مضامین عهد عتیق، تلمود و اعتقادات و اعمال یهودیان در طول تاریخ استنباط می‌شود، یهودیت دارای فلسفه سیاسی

مدونی که نقش دولت در آن به روشنی تبیین شده باشد نیست. به عبارت دیگر یهودیت بیشتر دینی آیینی است و رهبران آن، پیروان خود را به رعایت احکام شریعت ترغیب کرده‌اند تا وفاداری به نگرشی خاص درباره سیاست و حکومت. این دین آیینی در جهان معاصر نقش بغرنجی در کشور مصنوع اسرائیل به عهده گرفته است؛ به گونه‌ای که از یک طرف، عامل پیوند و همبستگی بخشی از اقشار مذهبی ارتدوکس یهودی است که سنتی می‌اندیشند و عمل می‌کنند و از طرف دیگر به صورت عنصر مزاحمی برای اقشار نوگرای سکولار درآمدہ است که خواهان جامعه‌ای فارغ از دخالت مذهب در حوزه‌های مربوط به حیات جمعی‌اند.

۲- نقش مذهب در تکوین دولت یهود

نقش مذهب در جوامع سنتی از سوی برخی جامعه‌شناسان به ویژه دور کیم، به عنوان عامل همبستگی اجتماعی معرفی شده است. براساس نظریه دور کیم روند مدرنیزاسیون، نقش مذهب و احکام آن را به عنوان عامل همبستگی اجتماعی بی‌رنگ کرده و به جای همبستگی اجتماعی مبتنی بر آئین و اخلاق مذهبی، نوعی همبستگی اجتماعی مبنی بر ضرورت کار اجتماعی را پدید آورده است که اخلاقیات خاص خود را تولید می‌کند. بنابراین در جوامع مدرن، مذهب نقش خود را در ایجاد همبستگی و انسجام اجتماعی از دست داده و این به معنای آن است که مذهب از عرصه حیات جمعی به زوایای زندگی خصوصی رانده شده است و این همان چیزی است که به آن سکولاریزم می‌گویند.

با این وصف، «یهودیت» به عنوان یک مذهب چه نقشی در جامعه اسرائیل بازی می‌کند؟ جامعه‌ای که بنیانگذارانش آن را به عنوان جامعه‌ای مدرن که در پی تحقق آرمان‌های روشنگری است معرفی

کرده‌اند. جامعه‌ای که در عین حال، روند طبیعی گذار از وحدت مبتنی بر مذهب، به همبستگی مبتنی بر تقسیم کار اجتماعی را طی نکرده است. جامعه‌ای که به یک معنا «پدیده‌ای مصنوع» است و از عمر آن نزدیک به شش دهه می‌گذرد. حال سؤالی که پیش می‌آید این است که در جامعه مصنوع اسرائیل که به ناچار روند طبیعی گذار از سنت به مدرنیسم را طی نکرده است، نقش دین در وحدت بخشی جامعه و مشروعیت بخشی به دولت چیست؟^۱

نقش تناقض‌آمیز مذهب، جلوه‌هایی از بی‌ثباتی سیاسی را در جامعه اسرائیل پدید آورده است. به طوری که تحمل «ترتیبات حفظ وضع موجود» برای یهودیان سکولار روز به روز مشکل‌تر می‌شود؛ یهودیان ارتدوکس نیز که به ویژه پس از تشکیل حزب قدرتمند شاس در اوایل دهه ۱۹۵۰، و پس از آن حزب بنیادگرای ملی - مذهبی، نقش سیاسی حساسی در جامعه اسرائیل به دست آورده‌اند، آشکارا شکیبایی خود را در برابر نقض علنی احکام از دست می‌دهند. تردیدی نیست که تغییر در وضع موجود به سود سکولارها، جامعه مذهبی ارتدوکس را به شورش و می‌دارد و تغییر آن به نفع مذهبی‌ها نیز جامعه اسرائیل را برای سکولارها غیرقابل تحمل می‌کند؛ افزون بر این، دموکراسی‌ای را نیز که اسرائیل مدعی آن است با خطر نابودی مواجه می‌سازد.

دولت‌های اسرائیل تاکنون برای ایجاد تعادل در دو طیف مذهبی و سکولار و نیز به دلیل کار ویژه بنیادینی که ترتیبات حفظ وضع موجود در ثبات اسرائیل داشته است، از استمرار این ترتیبات دفاع کرده‌اند. اما هر چه جامعه اسرائیل مدرن‌تر می‌شود، نیاز به حذف ترتیبات فوق نیز فزون‌تر می‌گردد. اما مدرنیزاسیون اسرائیلی، در بطن خود باعث تقویت جناح‌های مذهبی ارتدوکس که در روند نوگرایی احساس بی‌هویتی

می‌کنند، نیز می‌شود. بدین ترتیب به صورتی دیالکتیکی، با گذشت زمان شکاف بین نوگرایان و سنت‌گرایان عمیق‌تر می‌شود. این گسل فعال اجتماعی روزی به نقطه سرنوشت‌ساز خود خواهد رسید. این امر البته بیش از آن که به تطور درون‌زای جامعه اسرائیل مربوط باشد، به تحقق صلح بین اسرائیل و فلسطینی‌ها پیوند دارد.

در حقیقت نوع شکاف‌های اجتماعی در اسرائیل به شدت از مناقشه دیرپای اسرائیل و فلسطینی‌ها تأثیر پذیرفته است و حل این مناقشه می‌تواند تغییر ژرفی در نوع فعالیت گسل‌های اجتماعی آن جامعه بر جای گذارد. با تحلیل شکاف‌های اجتماعی اسرائیل، یعنی شکاف بین سفاردی‌ها و اشکنازی‌ها، راست‌ها و چپ‌های اقتصادی، صلح‌طلبان و ملی‌گرایان افراطی، مذهبی‌ها و سکولارها و یهودیان و غیر یهودیان، بهتر می‌توان به تعارضات و شکاف‌های داخلی در اسرائیل پی برد.

۳- صهیونیسم از آغاز تا به امروز (بحران مستمر)

بیست سال قبل از نوامبر ۱۹۱۷، (صدور اعلامیه بالفور) نخستین کنگره صهیونیست‌ها در سال ۱۸۹۷ در شهر بازل سوییس تحت ریاست تئودور هرتزل تشکیل شد. این کنفرانس نقطه عطفی در تاریخ صهیونیسم می‌باشد چرا که برپایی این کنفرانس باعث شد صهیونیسم سیاسی متولد شود.

اساس صهیونیسم جهانی از ابتدا بر این اصل تأکید ورزیده است تا صهیونیست را جنبش عمومی و نشأت گرفته از ایده مذهبی قلمداد کند. از نگاه تاریخی، صهیونیسم پژواک عملی است که در مقابل یهود ستیزی و ائتلاف بین یهود ستیزی و محافظه‌کاری اروپا به وجود آمد.

صهیونیست‌ها که به شدت متأثر از تفکر ناسیونالیستی قرن ۱۹ اروپا بودند، از همان آغاز دوگرایش داشتند. گرایش نخست مربوط به یهودیان غیرمذهبی بود که تحت تأثیر اندیشه‌ها و مکاتب نو، مذهب یهودی را عقب مانده و نامناسب برای زندگی مدرن می‌دانستند و به میراث یهودی فقط به چشم یک سنت تاریخی و قومی می‌نگریستند. این دسته از صهیونیست‌ها صرفاً بر مبنای انگیزه‌های ملی و قومی و نه مذهبی، در پی ایجاد کشوری مستقل برای یهودیان آواره بودند و از همین‌رو، در ابتدا مکان جغرافیایی این کشور برای آنها اهمیت نداشت و سران صهیونیسم از جمله هرتزل، با توجه به مشکلات موجود در فلسطین، به مناطقی چون آرژانتین، اوگاندا و کنیا که بعضاً از سوی امپراتوری بریتانیا پیشنهاد شده بود، به عنوان وطن یهودیان می‌اندیشیدند. هدف صهیونیست‌های غیرمذهبی در واقع تشکیل دولتی مدرن بر پایه اصول و ارزش‌های عصر روشنگری یعنی دولتی مدرن، ملی، سکولار و دموکراتیک بود.

گرایش دوم مربوط به صهیونیست‌های مذهبی بود. برخی خاخام‌ها با صورت‌بندی تازه‌ای از نظریه تبعید، بر این مبنا که بازگشت به صهیون باید مقدم بر ظهور مسیحا و فراهم کردن زمینه ظهور باشد، ضمن فاصله گرفتن از یهودیت ارتدوکس، صهیونیسم را به صورت یک اصل اعتقادی مذهبی در آوردند. صهیونیست‌های مذهبی با توسل به تفسیرهای مذهبی، فلسطین را به عنوان بخش جدایی ناپذیر از هویت قومی و دینی خود دانسته و آن سرزمین را تنها مکان مناسب برای برپایی کشور یهود تلقی می‌کردند. در برابر صهیونیست‌های مذهبی، دو جریان مذهبی یهود یعنی ارتدوکس‌ها و اصلاح‌گرایان قرار گرفتند. ارتدوکس‌ها اصولاً صهیونیسم را بدعتی خطرناک در دین یهود و بازگشت به صهیون را مشروط به ظهور

مسیحا می‌دانستند. اصلاح‌گرایان نیز طرفدار ادغام یهودیان در ملت‌های دیگر با حفظ هویت مذهبی خود بودند و داعیه قومی و میهنی نداشتند. اختلاف نظر بین جریان‌های مختلف یهودی بر سر صهیونیسم، به دلیل افزایش یهود ستیزی در اروپا در جریان جنگ جهانی دوم کاهش یافت. به طوری که در آستانه تأسیس اسرائیل، یهودیان اصلاح‌گرا و ارتدوکس تأسیس کشور یهودی را بهترین راه برای حفظ یهودیان دانستند و در تلاش برای تأسیس آن سهیم شدند. از آنجا که یهودیان پراکنده در جهان در کشورهایی با سطح توسعه و فرهنگ متفاوت می‌زیستند، بنابراین مخلوطی از نیروهای نوگرا و مذهبی سنتی بودند و کشور یهود قرار بود که همه این گرایش‌ها را در برگیرد. به دیگر سخن در جامعه نوظهور اسرائیل، نوگرایان و مذهبی‌های سنت‌گرا هر کدام یک نیروی اجتماعی قدرتمند به شمار می‌آمدند و درعین حال، هر کدام ماهیت متفاوتی برای دولت اسرائیل خواستار بودند.

از همان آغاز پیدایش صهیونیسم در صد سال پیش، دو نحله فکری در داخل این جنبش قرار داشت. صهیونیسم سوسیالیست چپ و صهیونیسم لیبرال کلاسیک راست، که هر دو طیف ادعای حمایت از صهیونیسم را داشتند. صهیونیست‌های چپ از متفکر صهیونیست کارگری قرن ۱۹، آهارون دیوید گوردون الهام می‌گرفتند که خود گوردون نیز از افکار سکولاریستی لئو تولستوی ملهم بود. براساس مبنای فکری گوردون، مردم یهود به منظور کار بر روی خاک اسرائیل به آن سرزمین باز می‌گردند.^۲ در اوایل قرن بیستم با شکل‌گیری تفکرات سوسیالیستی جدید در آلمان و ایده ایجاد یک پرولتاریای صنعتی یهودی، ایده صهیونیسم کارگری سکولار تقویت شد. برای چپ‌ها، ایجاد نیروی کار یهودی جهت کار بر روی سرزمین اسرائیل (یا قسمت‌هایی از آن)، از ایده کنترل ملت

یهود بر همه سرزمین اسرائیل، مهم‌تر و ارجح‌تر بود. این بستر ایدئولوژیک در اسطوره چپ‌ها، کیبوتیسم (جوامع اشتراکی)، یا نیروی یهودی واحد تعریف می‌گردید.

در طرف مقابل، هسته ایدئولوژیکی راست لیبرال کاملاً وجهی مذهبی داشت و تلاش برای تصاحب سرزمین «اسرائیل بزرگ» را یک ضرورت برای جنبش صهیونیسم تلقی می‌کرد. ایده راست‌های مذهبی در اسرائیل به خاخام آوراهاام اسحاق کوک (۱۹۳۵ - ۱۸۶۵)، برمی‌گردد که اولین اشکنازی مدافع صهیونیسم محسوب می‌شود. کوک معتقد بود که مذهب برای یک صهیونیست ضرورت به شمار می‌آید. وی تناسبی بین سرزمین اسرائیل و مذهب یهودی برقرار می‌کرد.

کوک پیش از تأسیس اسرائیل مرد اما پسرش رابی زوی یهوا کوک (۱۹۸۲ - ۱۸۹۱)، خلاصه ایده‌ها و نظریات پدرش را در واقعیت‌های سیاست اسرائیل وارد نمود. رویکرد او بر ایجاد رابطه بین یهودیت ارتدوکس با دولت سکولار اسرائیل متمرکز شده بود و چگونگی این که مذهب در جامعه اسرائیل، بتواند اهداف صهیونیسم را به پیش ببرد.

او در سخنرانی خود چند روز قبل از آغاز جنگ ژوئن ۱۹۶۷ (جنگ ۶ روزه)، در جمع صهیونیست‌های مذهبی گفت: «خانه‌ام تقسیم شده است، کجاست هبرون ما؟ آیا ما فراموشش کرده‌ایم؟ کجاست نابلس ما؟ کجاست اریحا؟ آیا ما فراموششان کرده‌ایم؟»^۳

کلمات کوک چند روز بعد موقعی که نیروهای اسرائیل به کرانه غربی حمله کردند و کنترل بیت‌المقدس و اراضی دیگر در غزه و کرانه غربی را تصرف کردند، محقق شد. کوک پسر تا زمان مرگش رهبری مقاومت علیه صلح را در دست داشت. کوک در واکنش به تصمیم اسحاق رابین، نخست‌وزیر وقت اسرائیل در سال ۱۹۷۴، برای تخلیه شهرک سباستیا در

یک منطقه عبری نزدیک نابلس، در جمع هوادارانش گفت: «زمین مقدس نمی‌تواند در اختیار اعراب باشد. چون این زمین هدیه خدا به یهودیان است. هیچ سرزمین عربی نباید در ارض موعود باشد و هیچ قسمتی از سرزمین اسرائیل نباید در کنترل غیریهودیان باشد».

شهرک‌نشینانی که هم‌اینک مخالف خروج اسرائیل از غزه و کرانه غربی هستند، وارثان فکری کوک هستند.^۴

۴- دین و دولت، هم‌چنان تناقض‌آمیز

در آستانه تشکیل دولت اسرائیل در ۱۹۴۸، دیوید بن گوریون، از رهبران یهودی ارتدوکس و صهیونیست‌های مذهبی دعوت کرد تا با رهبران سکولار یهودی درباره کارکرد و وظایف دولت آینده به توافقاتی اصولی دست یابند. نتیجه این توافقات که از آن به عنوان «توافق بر سر ترتیبات حفظ وضع موجود» یاد می‌شود، ملزم شدن دولت آتی اسرائیل به رعایت برخی از احکام شرعی بود. (رعایت حرمت روز شنبه، عدم استفاده از گوشت‌های غیرشرعی، معافیت طلاب علوم تلمودی از خدمت وظیفه و ...)

توافق بر سر ترتیبات حفظ وضع موجود هر چند از لحاظ عملی حوزه اقتدار دولت و نهاد روحانیت خاخامی را روشن کرد، اما به لحاظ نظری هنوز تعریف واضحی از رابطه دین و دولت در اسرائیل نشده است. تجربه بیش از نیم قرن از حیات اسرائیل نشان می‌دهد که دست‌یابی به رابطه تعریف شده و مشخص که بتواند سکولارها و مذهبی‌ها را راضی کند، امکان‌پذیر نیست. این امتناع، ریشه در دوساختی بودن جامعه اسرائیل و مصنوع بودن این پدیده دارد.

احساس تعلق به یهودیت به عنوان یک قومیت خاص، تاکنون انسجام اجتماعی را بین مذهبی‌ها و سکولارها در اسرائیل حفظ کرده است. اما اینکه این قومیت تا چه اندازه به مذهب یهود بستگی دارند، خود به عامل شکاف در جامعه اسرائیل تبدیل شده است. یهودیان مذهبی، یهودیت را در جلوه مذهبی آن می‌بینند و سکولارها، یهودیت را میراث فرهنگی و تاریخی قوم یهود دانسته و خواستار جامعه‌ای مدرن و مبتنی بر عدم دخالت دین در امور عمومی‌اند، امری که خاخام‌های ارتدوکس و هواداران آنها را با بحران هویت روبه‌رو می‌سازد.

نتایج پژوهش‌های مختلف و رویکرد اخیر افکار عمومی اسرائیل (در مورد خروج اسرائیل از اراضی اشغالی غزه و کرانه غربی)، نشان می‌دهد که ۷۰ درصد مردم اسرائیل غیر مذهبی و بقیه مذهبی‌اند. آنچه موجب شده است تا به حال این شکاف جامعه را کاملاً دو قطبی و رویاروی هم قرار ندهد این است که در بین مذهبی‌ها تنها حدود ۸ درصد اولترا ارتدوکس و متعصب هستند و بقیه اهل تساهل و مدارايند.^۵

یکی از عواملی که تاکنون باعث جلوگیری از تشدید تضاد و یا برخورد بین مذهبی‌ها و سکولارها شده و توافق بر سر ترتیبات حفظ وضع موجود را استمرار بخشیده همین ترکیب ویژه است. در کنار این، وجود خطر مشترک خارجی برای کل جامعه اسرائیل (که دولت‌مردان اسرائیلی همواره از آن سود جسته‌اند)، مانع از فعال شدن گسل بین این دو گرایش فکری در جامعه اسرائیل شده است.

نیاز اسرائیل به مذهب به عنوان عامل همبستگی بین جامعه یهودیان ارتدوکس و سنتی از یک سو و ضرورت به حاشیه راندن مذهب به منظور ایجاد تساهل و تسامح مورد نظر اқشار مدرن از سوی دیگر، سبب شده است تا رابطه دین و دولت در اسرائیل به صورتی تناقض‌آمیز، شکل نیافته،

سیال و در حال گذار درآید. عدم توفیق دولت‌های اسرائیل برای تدوین قانون اساسی نیز معلول همین وضعیت است.

۵- انتقال قدرت

صهیونیست‌های چپ‌گرای اولیه معتقد به یک جنبش صهیونیستی - کارگری سکولار بودند و وظیفه آن را توسعه صنعت در اسرائیل (سال ۱۹۴۸)، می‌دانستند. تعدادی از یهودیان سفاردی، مذهبیون و ناسیونالیست‌های سکولار با این ایده همراه بودند و در نهادهای تازه تأسیس اسرائیل مثل ادارات، مراکز نظامی و واحدهای نخبگان حضور داشتند. برای سال‌ها صهیونیست‌های مذهبی در اقلیت و در کنار اکثریت صهیونیست‌های سکولار زندگی می‌کردند.^۶ صهیونیست‌های سکولار در تأسیس دولت و ایجاد کیبوتص‌ها نقش اساسی‌تری داشتند و در زمانی که صهیونیست‌های مذهبی فعالیت خود را بر روی تعلیمات مذهبی و یشیوا (مدارس مذهبی) متمرکز کرده بودند، آنها حضور فعال‌تری در صحنه اسرائیل جدید داشتند. در واقع می‌توان گفت هسته اولیه ایجاد اسرائیل در اوایل قرن بیستم از کیبوتص‌ها نشأت گرفته بود.

اما از زمان جنگ ۱۹۶۷، تغییر عمده‌ای در بازیگری نیروهای مذهبی و راست‌گرا در اسرائیل رخ داد و کمپ سکولار، مرکزیت خود را از دست داد. در آن موقع (۲۰ سال پس از تأسیس اسرائیل)، افکار ناسیونالیستی رشد پیدا کرده بود و اشغال اراضی فلسطینی‌ها بیشتر جلب نظر می‌نمود. صهیونیست‌های چپ‌گرا در آن زمان در دفاع از موجودیت یک اسرائیل نرمال و پذیرفته شده، در برابر ایده‌های مذهبیون مقاومت می‌کردند و استمرار مطالبات ارضی را زمینه‌ای برای آغاز جنگ و تنش می‌دانستند. پس از جنگ ۶ روزه ژوئن ۱۹۶۷، و اشغال سرزمین‌های عربی، محوریت

افکار و ایده‌های سیاسی از ناسیونالیست‌های چپ‌گرا به صهیونیست‌های مذهبی و راست‌گرا منتقل شد. با آغاز فعالیت دولت اسرائیل در زمینه احداث شهرک‌های یهودی‌نشین در اراضی اشغال شده، صهیونیست‌های مذهبی پیشگام و جلودار حرکت صهیونیسم شدند.^۷

این پیشاهنگی اردوگاه راست‌گرایان مذهبی در اسرائیل، با تشکیل حزب لیکود در اواخر دهه هفتاد میلادی به صحنه سیاسی نیز سرایت نمود و می‌توان گفت تا نزدیک به دو دهه افکار صلح‌طلب و میانه‌رو کاملاً به حاشیه رفت. به طور مشخص پس از انعقاد قرارداد صلح اسلو (۱۹۹۳)، چپ‌های اسرائیل با دکترین «زمین در برابر صلح» به دنبال صلح با فلسطینی‌ها و اعراب برآمدند.

صلح‌طلبان به ویژه پس از ترور رابین در ۱۹۹۵، به صلح بیش از یک ایدئولوژی و به مثابه یک هویت فراملی نگاه می‌کنند. برای آنها هویت اسرائیلی نه در قالب سرزمین بزرگ اسرائیل و تحقق وعده‌های توراتی بلکه در ترم‌هایی چون زبان، فرهنگ و رفتار تعریف می‌شود. صلح‌طلبان خود را دموکراتیک و اهل تساهل می‌دانند تا ناسیونالیست و مذهبی، و اشغال اراضی اعراب را غیراخلاقی می‌پندارند و آن را عاملی برای جدایی اسرائیل از خانواده غرب قلمداد می‌کنند.

این تفاوت نظر و عقیده به طور مشخص در تقابل و رویارویی موافقان و مخالفان خروج اسرائیل از اراضی اشغالی غزه و کرانه غربی قابل رؤیت است.

راست‌گرایان ملی - مذهبی بر اعتقاداتشان استوار مانده‌اند و عده‌ای از آنها پایان همکاری و ائتلاف با یهودیان سکولار را خواستاراند و توجه خود را به جوامع الترا اردوکس یا هاردی (Haredi) متمرکز ساخته‌اند.^۸

از زمان خروج اسرائیل از نوار غزه، دایره مباحث و مناظرات تغییر یافته است و دیگر مباحث، محدود به سرزمین و یا اشغالگری نمی‌شود. یک تضاد و جنگ فرهنگی بین دو قسمت از جامعه اسرائیل مشهود است. اسرائیلی‌هایی که معتقدند دولت یهودی بدون اتصال قوی با مذهب یهودی نمی‌تواند وجود داشته باشد و آنهایی که فکر می‌کنند اسرائیل باید یک جامعه سکولار باقی بماند. این تضاد فکری یک تفرقه و جدایی را بین اسرائیلی‌های سکولار و یهودیان مذهبی نمایندگی می‌کند، هر دو گروهی که اعتقاد دارند آینده و ساختار دولت اسرائیل متعلق به آنهاست. آیا می‌توان گفت هویت اسرائیلی به مخاطره افتاده است؟ تعریف غیریهودی از هویت اسرائیلی بازتابی از پارادوکس یهودی است. تلاش یهودیان مدرن به رهایی از مباحث و گفتمان‌هایی چون تقدیر و سرنوشت محتوم یهودیان و نزدیک شدن به مفهومی از یک هویت واحد که به تعاریفی از یک دولت یهودی اما سکولار (صهیونیسم اولیه) نزدیک‌تر باشد.

سؤال این جاست که آیا دولت صهیونیست می‌تواند بدون اتصال با یهودیسم ادامه حیات دهد؟ متفکر چپ‌گرا "آموس اموز" مدعی است نه تنها اسرائیل باید سکولار باشد بلکه باید به سمت جامعه‌ای اخلاقی و مدرن حرکت کند. او می‌گوید: «دموکراسی بدان معنی است که هر شخص (در اسرائیل) بتواند قسمتی از سنت‌های یهودی را که برایش مهم است انتخاب و بقیه را ترک کند. این بدان معنی است که ما نمی‌توانیم در کشوری که در میان آموزه‌های خاخامی صرف محدود شده است، آزاد زندگی کنیم.»^۱

در پاسخی که نا امی ریگان، متفکر دست راستی و همسو با شهرک‌نشینان به او می‌دهد تأکید می‌کند: «اسرائیل نمی‌تواند به ما و آنها یا اسرائیلی‌ها و یهودی‌ها تقسیم شود. این مسائل تنها در دنیای انتزاعی

چپ‌هاست».^{۱۱} این مناظره و مشاجره برای هویت اسرائیل و موجودیت صهیونیسم است. این مناقشه می‌تواند جامعه اسرائیلی را با سؤالاتی مواجه سازد: روابط بین صهیونیسم و یهودیسم و بین ناسیونالیسم و مذهب؛ تنش بر سر مسئله خروج اسرائیل از سرزمین‌های اشغالی مشاجره عمیق‌تری است. اسرائیلی‌ها چه می‌خواهند؟ دموکراسی یا استمرار تضاد و تبعیض‌ها و برخوردهای خشونت‌بار؟ اسرائیل شصت سال است که مقاومت می‌کند.

(ب) بررسی تغییرات و تحولات اجتماعی

۱- استمرار شکاف بین سفاردی‌ها و اشکنازی‌ها

شکاف عمده و مهم دیگری که در سطح جامعه اسرائیل وجود دارد، شکاف بین اشکنازی‌ها (یهودیان عمدتاً غرب تبار)، و سفاردی‌ها (یهودیان مهاجر از خاورمیانه و شمال آفریقا) می‌باشد که چالشی در درون اسرائیل محسوب می‌گردد. در سال‌های اخیر میزان فعالیت سفاردی‌ها افزایش یافته و آنها خواستار مطالبات اجتماعی بیشتری شده‌اند. در ژوئیه ۲۰۰۴، شعری بر روی یک سایت قرار گرفته بود با عنوان «من یک آواره عرب هستم»^{۱۱} نویسنده این شعر، سامی شلوم چتریت، نه یک آواره عرب فلسطینی، بلکه یک یهودی اسرائیلی بود. او تحصیل کرده دانشگاه عبری اورشلیم است. سامی شلوم در این شعر سعی بر بیان تضادها، تبعیض‌ها و شکاف‌های موجود در سطح جامعه اسرائیل دارد. فراضهیونیسم یک جنبش فکری است که معتقد است صهیونیسم اعتبار اخلاقی یهود را در هم شکسته است. نویسندگان فراضهیونیستی سفاردی، علاوه بر به چالش کشیدن مبانی فکری صهیونیسم، بر تبعیض‌های ناروا در بین طبقات مختلف اجتماعی نیز اشاره دارند. آنها معتقدند که اسرائیل حق ایجاد یک دولت یهودی را نداشته است. سفاردی‌ها معتقدند که نیمی از جمعیت

یهودی‌های اسرائیل، عرب - یهودی هستند؛ یعنی کسانی که به زعم آنها به مانند فلسطینی‌ها از صهیونیسم صدمه دیده‌اند.

در میان سفاردی‌ها حس عمیقی از نوعی آسیب دیدگی اجتماعی وجود دارد. آنها نسبت به یهودیان اشکنازی (اروپایی تبار)، همواره خود را در حالت ضعف می‌بینند. اشکنازی‌ها مدعی‌اند که در تأسیس دولت اسرائیل نقش اصلی را داشته‌اند و مهاجران اولیه به اسرائیل محسوب می‌شوند.

می‌توان گفت برای اولین بار، شاید زمانی که خلیفه هارون‌الرشید (م ۸۰۹ - ۷۶۳)، یهودیان را به پوشیدن جامه‌های رنگین ناهمگون (زرد رنگ) وادار ساخت، عربیسم و یهودیسم در مناقشه‌ای تا به حال پایان نیافته وارد شدند.^{۱۲}

سفاردی‌ها همواره به تبعیض‌های سیستماتیک اقتصادی و قومی و در سطوح شخصی و خانوادگی بین خود و یهودیان اشکنازی اشاره می‌کنند و به آنها اعتراض دارند. نزاع بین اشکنازی‌ها و سفاردی‌ها از همان ابتدای تشکیل دولت اسرائیل مشهود بوده است. برای مثال در ۱۹۴۹، روزنامه‌نگار اشکنازی، اریه گبلوم، مهاجرت سفاردی‌ها (اعراب، سیاهان، بربرها و مذاهب دیگر) را مورد تخطئه قرار می‌دهد و آنها را در سطح پائین‌تر از یهودیان غرب‌تبار برمی‌شمارد. او سیاهان را تنها برای کار در اسرائیل مفید می‌داند.^{۱۳}

یافته‌های یک محقق به نام الی آوراهاام که بر روی تصویر و توصیف رسانه‌ها در مورد سفاردیم در طول دهه ۸۰ و ۹۰ تحقیق می‌کرد، به تعداد زیادی از لغات مشترک در این مورد دست یافت. از جمله، خشونت، ناآرامی اجتماعی، بی‌نظمی، محدودیت‌های اجتماعی، تبعیض، هویت سیاسی و قومیت.

سیاست‌های چند دهه اخیر دولت‌های اسرائیل به یک شکاف اقتصادی و اجتماعی بین سفاردی‌ها و اشکنازی‌ها دامن زده است. مباحث آکادمیک و فکری، دیدگاه‌های سفاردی‌های جوان را تقویت نموده و آنها نظراتی اصلاحی و نوگرا نسبت به والدین‌شان دارند. نخبگان سوسیالیست در اسرائیل همواره سکولاریزم را ترویج می‌دادند و خواستار نابودی ساختارهای سنتی می‌شدند و برای کاهش فقر، شکاف طبقاتی و بیکاری گسترده در بین سفاردی‌ها تلاش می‌کردند. الاجیبا شوهرات، یک زن اسرائیلی - عراقی و یکی از رهبران فراصهیونیست سفاردی است که ادعا می‌کند «وجه دیگر فلسطینی‌های آواره، یهودیان سفاردی هستند که از صهیونیسم صدمه دیده‌اند.»^{۱۴} او معتقد است که صهیونیسم و پدیده اشکنازی بر روی بستری از محدودیت و نقض حقوق سفاردی‌ها و فلسطینی‌ها استوار شده است.

سفاردی‌ها معتقدند که صهیونیسم آنها را از هویت تاریخی و اصیل خود جدا ساخته است. سفاردی‌ها با اشاره به سابقه چند دهه حضور در اسرائیل، خود را در مقایسه با مهاجران شوروی سابق که در طول دهه ۹۰ به اسرائیل مهاجرت کردند نیز در سطحی پائین‌تر می‌بینند.

طی سال‌های اخیر، حاکمیت اسرائیل تلاش خود را به کاهش و رفع تبعیض‌ها و محدودیت‌ها علیه یهودیان شرقی تبار و عرب معطوف داشته است. موشه کاتساف، رئیس‌جمهور سابق، و تنی چند از وزرای شاخص در کابینه‌های چند سال اخیر اسرائیل همگی دارای ریشه‌های شرقی می‌باشند. علاوه بر عرصه‌های سیاسی در عرصه‌های فرهنگی نیز تلاش دولت اسرائیل بر نزدیکی فرهنگی شرق تبارها و غرب تبارها بوده است. دولت اسرائیل با گسترش موسیقی‌های سفاردی و آداب و سنت‌های

یهودیان شرقی تبار سعی در جذب بیشتر آنها در جامعه اسرائیل کرده است.

تبعیض‌های مستمر باعث شده که برخی از سفاردی‌ها نگاهی حسرت‌بار به جهان عرب داشته باشند. آنها مدعی‌اند که در طول مناقشه اعراب و اسرائیل و با وجود افکار ضد صهیونیستی، یهودیان در کشورهای عربی در صلح و آرامش زندگی می‌کردند. سفاردی‌ها اغلب گرایش‌های راستی دارند و به عنوان وفاداران به دولت یهود، نگاهی مذهبی و ناسیونالیستی نیز دارند. رفتار سیاسی سفاردی‌ها نتیجه سال‌ها نابرابری و تبعیض از سوی دولت‌های مختلف اسرائیل بوده است.

سفاردی‌های تلاش دارند مخالفت‌ها و فعالیت‌شان در چارچوب‌های دموکراتیک باشد. در آینده می‌توان سفاردی‌ها را بیشتر در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی دید.

در مجموع می‌توان گفت دوئل بین اشکنازی‌ها و سفاردی‌ها تداوم داشته و می‌تواند به عنوان چالشی بالقوه برای اسرائیل همواره وجود داشته باشد.

۲- اعراب اسرائیل، دغدغه‌ای امنیتی

از مجموع حدود ۶/۲ میلیون جمعیت اسرائیل (بر طبق مرکز آمار اسرائیل در ۲۰۰۵)، بیش از یک میلیون نفر یعنی حدود ۲۰٪ جمعیت اسرائیل را اعراب تشکیل می‌دهند. این عده عرب‌هایی هستند که قبل از تأسیس دولت اسرائیل در سال ۱۹۴۸، در آنجا ساکن بوده‌اند. شهروندان عرب اسرائیل شامل تعدادی از گروه‌های متفاوت مذهبی هستند که به زبان عربی صحبت می‌کنند و هویت مشخصی دارند. عرب‌های مسلمان بزرگترین گروه اعراب اسرائیل هستند که سه چهارم آنها مسلمانان سنی مذهب هستند و بقیه عرب‌های مسلمان بدونیس (Bedouins)،

می‌باشند. پس از مسلمانان، مسیحی‌ها بزرگترین گروه جامعه اعراب اسرائیل را تشکیل می‌دهند.

حقوق اعراب اسرائیل، در اعلامیه استقلال سال ۱۹۴۸، تضمین شده بود. هم اینک مشارکت سیاسی آنها در انتخابات محلی و ملی مشهود است و همواره نمایندگان را برای دفاع از منافع اعراب در انتخاب کنست (پارلمان) اسرائیل برمی‌گزینند. در اعلامیه استقلال، دولت تازه تأسیس متعهد به برقراری کامل حقوق سیاسی و اجتماعی همه مذاهب و طبقات اجتماعی و آزادی‌های مذهبی، آموزشی و فرهنگی شده بود.

جامعه اسرائیل به دلیل شرایط خاص خود و ساختارهای متفاوت اجتماعی یک جامعه چند قومی، چند فرهنگی و چند مذهبی است، که هر کدام از بخش‌های متفاوت جامعه سعی دارند در قالب علائق فرهنگی، مذهبی، ایدئولوژیک و هویت قومی خویش زندگی کنند. اکثریت عظیمی از اعراب اسرائیلی، هویت‌شان را به طور واضح دنبال می‌کنند. زبان عربی دومین زبان دولتی اسرائیل است، اعراب سیستم آموزشی جداگانه‌ای دارند و مسلمانان، دروزی‌ها و مسیحیان دادگاه‌هایی براساس مذهب‌شان دارند. اما با وجود این تسهیلات روابط بین اعراب اسرائیلی و یهودیان به دلیل تفاوت‌های مذهبی، اعتقادات سیاسی و ارزشی، روابط مستحکم و پایداری نبوده است.

جوامع اقلیت اغلب با چالش‌هایی مواجه هستند. شکاف بین جامعه اعراب اسرائیل از نظر توسعه و پیشرفت اقتصادی، نسبت به بدنه اصلی جامعه یهود، یکی از مهمترین شکاف‌های موجود در سطح جامعه اسرائیل است. دلایل اصلی این تبعیض را می‌توان در میزان بالای زاد و ولد بین خانوارهای عرب اسرائیلی و مشکلات مالی و اقتصادی ناشی از آن، سطح پایین آموزش در بخش عربی نسبت به جامعه یهودیان، مشارکت کمتر

نیروی کار زنان در بین اعراب اسرائیل، اشتغال اعراب در مشاغل غیر مهارتی و منع قانونی خدمت در ارتش، بر شمرده^{۱۵}.

۳- توسعه سیاسی و مطالبات اجتماعی اعراب اسرائیل

در چند دهه گذشته، حزب کمونیست اسرائیل نقش مهمی را در تحرک بخشی به جامعه عرب اسرائیل بر عهده داشت و برای برابری حقوق شهروندان عرب در اسرائیل تلاش می‌نمود. در سال ۱۹۶۵، اولین لیست عربی مستقل برای انتخابات کنست ارائه گردید که گروه الرعد، لیست متحد عربی را نمایندگی می‌کرد.

چهره سیاسی جامعه عربی همچنان در حال تغییر است. مشارکت فعال اعراب اسرائیلی و همسویی آنها با احزاب چپ‌گرا به خصوص حزب کارگر و احزاب صلح‌طلب همچون میرتص در دهه‌های اخیر مشهود بوده است. با این وجود همواره یک حس بیگانگی نسبت به دولت مرکزی همواره در بین جامعه اعراب به خصوص در مواقعی چون کشتار اردوگاه قانا در سال ۱۹۹۶، و شدت عمل ارتش علیه فلسطینی‌ها در طول سال‌های انتفاضه و اخیراً در طول جنگ ۳۳ روزه لبنان وجود داشته است. حزب بلد که به رهبری عزمی بشاره، در طول دو دهه اخیر فعالیت خود را دنبال کرده، دو طیف مسالمت‌جو و رادیکال را در خود جای داده است. همچنین حزب هداش که رویکردی چپ‌گرا دارد، بر بستری از افکار سوسیالیستی و کمونیستی قرار گرفته و همواره حمایت قاطعی از جامعه اعراب اسرائیل دارد.

جمعیت اعراب اسرائیل حدود ۲۰٪ از جمعیت کل اسرائیل و حدود ۱/۳۵۰/۱۰۰ نفر است، با احتساب ساکنان بیت‌المقدس شرقی که اسرائیل ادعای حاکمیت بر آن را دارد.

یک پنجم نوزادان متولد شده در اسرائیل مسلمان هستند و اکثریت جمعیت اعراب مسلمان اسرائیل، جوان هستند. ۴۲٪ از فرزندان اعراب، زیر ۱۵ سال سن دارند و در مقایسه با کودکان زیر ۱۵ سال اسرائیلی که ۲۶٪ هستند، نشانگر هرم جمعیتی جوان جامعه اعراب است. طبق آمار رسمی مرکز آمار اسرائیل، نرخ رشد اعراب اسرائیلی ۲ برابر نرخ رشد یهودیان است (۳/۳٪ برای اعراب در مقابل ۱/۴٪ نرخ رشد جمعیت یهودیان). بر طبق این آمار، جمعیت مسلمانان عرب اسرائیلی، طی ۲۵ سال آینده بالغ بر دو میلیون نفر خواهد شد که حاکمیت اسرائیل، به آن به عنوان دغدغه‌های امنیتی برای ثبات و بقا اسرائیل می‌نگرد. نیمی از جمعیت اعراب اسرائیل زیر ۱۹ سال سن دارند.^{۱۶} دکتر ولید عبدالغنی، نویسنده ال‌ا‌ه‌رام معتقد است: «راه پایان مناقشه اعراب- اسرائیل تغییر توازن دموگرافیکی در داخل اسرائیل است». او می‌گوید اعراب داخل اسرائیل (۱۹۴۸)، تا سال ۲۰۴۸، در اسرائیل اکثریت جمعیت را خواهند داشت.

۴- اعراب اسرائیلی و آینده دولت یهود

یکی از فعالان و سیاست‌مداران مشهور اعراب اسرائیلی، عزمی بشاره، رهبر حزب بلد است. او در مارس ۱۹۹۹، به عنوان اولین شهروند عرب اسرائیلی خود را کاندیدای پست نخست‌وزیری اسرائیل نمود. عزمی بشاره در انتخابات پارلمانی همان سال جزء ۳۰ شهروند عربی بود که در انتخابات پارلمان برگزیده شد. اعراب اسرائیل در طول دهه‌های اخیر سعی نموده‌اند از فضای نسبتاً باز سیاسی اسرائیل برای پیگیری منافع سیاسی و اجتماعی خود بهره گیرند.

جمعیت اعراب اسرائیل در سال ۱۹۴۸، حدود ۱۵۰ هزار نفر (مسلمان، مسیحی و دروزی) بود. طی سال‌های پس از تشکیل اسرائیل، به دلیل مهاجرت گسترده یهودیان از خاورمیانه و شمال آفریقا، جمعیت اعراب اسرائیل افزایش یافت. اعراب در طی دهه‌های اخیر همواره به سیاست‌های سرکوب‌گرانه دولت علیه اعراب داخل اسرائیل و فلسطینی‌ها اعتراض می‌کردند. اولین بار در سال ۱۹۷۶، پس از آنکه سربازان اسرائیلی پنج جوان عرب شهروند اسرائیل را کشتند، اعتراض اعراب آغاز شد. اعراب در طول انتفاضه اول و دوم (الاقصى) نیز بر ضد سیاست‌های دولت معترض بودند. اعراب اسرائیل امروزه اگر چه شهروندان اسرائیل محسوب می‌شوند، اما تفکرات ناسیونالیسم عرب و فلسطینی دارند و به طرق مختلف مطالبات اجتماعی، اقتصادی و حقوق برابر سیاسی را خواهانند.

همسویی و قرابت فکری اعراب اسرائیلی با اعراب فلسطینی، به دغدغه امنیتی برای اسرائیل تبدیل شده است و حاکمیت اسرائیل را به فکر متارکه (جدایی فیزیکی) از فلسطینی‌ها وا داشته است. اعراب اسرائیلی در بطن خود ضد اسرائیل و ضد صهیونیست هستند. اسرائیل با خروج از اراضی فلسطینی در صدد است با کنترل بیشتر بر شهروندان خود «یهودی و دموکراتیک» باقی بماند. در جولای ۱۹۹۸، نتانیا‌هو، نخست وزیر پیشین اسرائیل، در یک نشست کوچک در جمع سران اسرائیل از رشد آنچه «فلسطینی شدن و گسترش رادیکالیسم مذهبی در بین اعراب اسرائیلی» می‌خواند، احساس نگرانی عمیق کرده بود. در این نشست، رئیس سابق، شین بت و سایر مقامات امنیتی اسرائیل در این مورد نگرانی‌های خود را بیان داشتند.^{۱۷}

رشد جمعیت غیریهود، برای حاکمیت اسرائیل به موضوعی حساس و مخاطره‌انگیز تبدیل شده است. وجه اشتراک تمامی اقلیت‌های دینی در

اسرائیل، متفکران فراصهیونیست، سیاسیون اصلاح طلب و چپ‌گرا، دولتی برای همه شهروندان است. آنچه صهیونیسم طی شش دهه در اسرائیل بر جای گذشته است: تبعیض، شکاف و اختلافات طبقاتی است. این شکاف‌های متراکم می‌توانند حاکمیت اسرائیل را به طور جدی با چالش‌هایی در آینده مواجه سازند.

با توجه به رشد دو برابری جمعیت غیر یهودیان داخل اسرائیل و میزان رشد جمعیت فلسطینی‌های ساکن کرانه غربی و غزه، در آینده‌ای نه چندان دور جمعیت اسرائیل اعم از یهودی و غیر یهودی با جمعیت اعراب فلسطینی یکسان می‌شود. جدیدترین آمار که از سوی (CIA-The World Fact book) منتشر گردیده است، نشانگر این دغدغه و نگرانی اسرائیل است.

دولت اسرائیل از ابتدای تأسیس، اعراب را پست می‌شمرد و به آنان اجازه خدمت نظام وظیفه که مرحله اصلی به رسمیت شناختن در جامعه است را نمی‌دهد. مسئله هویت ملی شهروندان عرب نیز از جمله تبعیض‌های موجود است. قانون، از اعراب می‌خواهد تا نسبت به دولت اسرائیل، دولتی که آن را تحت عناوینی چون «دولت یهود» و «دولت یهودیان» می‌نامد، وفادار بمانند. در جدیدترین تحقیقات جامعه‌شناسی مشاهده می‌شود که ۶۳/۱٪ از افراد مورد مطالعه، تعریف «اعراب فلسطینی ساکن اسرائیل» را برای هویت خود مناسب‌ترین تعریف می‌دانند.

موضوع دیگری که به شدت بحث برانگیز است، مسئله درخواست استقلال فرهنگی از سوی اعراب است. دولت اسرائیل و بیشتر یهودیان با طرح آن کاملاً مخالفند؛ چرا که آن را به مثابه مقدمه‌ای بردرخواست استقلال سیاسی که مولد افکار جدایی طلب و حتی بنیادگراست می‌دانند. شفیق مصلحه، استاد روانشناسی دانشگاه تل‌آویو، ضمن تأکید بر ویژگی

فرهنگی بودن جامعه اسرائیل، از احساس محرومیت و خشم شهروندان عرب در قبال دولتی که به نحوی حساب شده وابستگی جوانان عرب به فرهنگ خاص ایشان را محو می‌سازد، ابراز نگرانی می‌کند.

بنا بر نتایج یک نظرسنجی که اخیراً توسط مرکز عربی آمار و اطلاعات اعلام شد، اکثر اعراب اسرائیل، به اخبار رسانه‌های اعراب بیش از رسانه‌های اسرائیل اعتماد دارند. ۶۴/۴۰٪ آنان به شبکه تلویزیونی الجزیره و تنها ۴۳٪ به شبکه دوم اسرائیل اعتماد دارند. همچنین میزان اعتماد آنها به یک روزنامه‌نگار عرب ۵۶/۹٪ و به یک روزنامه‌نگار یهود ۵/۵٪ است. عمال جمال، مسئول این تحقیق در دانشگاه تل‌آویو می‌گوید: اعراب ساکن اسرائیل برای ارضای نیازهای هویتی خود شبکه‌های عرب زبان را نگاه می‌کنند اما به منظور قرار گرفتن در جریان اخبار روز اسرائیل به سراغ رسانه‌های عبری زبان می‌روند. نارضایتی اعراب اسرائیل را می‌توان این چنین بیان کرد که آنان از بدو تأسیس دولت اسرائیل در تمامی زمینه‌ها مورد تبعیض واقع شده‌اند.

اعلام خبر عقب‌نشینی اسرائیل از غزه بر خلاف آنچه که تصور می‌شد، موجب ایجاد هراس در میان اعراب شد، چرا که این امر احتمال اسکان مجدد شهرک‌نشینان در الجلیل و عنقب را در پی خواهد داشت. در آوریل ۲۰۰۵، دولت و مطبوعات اسرائیل گردهمایی تحقیقاتی با عنوان «توسعه شمال کشور و الجلیل» را بر پا کردند که چندین وزیر و مقامات بلند پایه دولت مرکزی دعوت شده بودند. به گفته «حنه اسوید»، شهردار سابق منطقه عرب نشین «ایلیون»، این گردهمایی مطرح‌سازی دوباره طرح «یهودی کردن» الجلیل یا به عبارتی واژگون‌سازی واقعیت جمعیت‌شناختی این منطقه است که ۵۱ درصد آن را اعراب تشکیل می‌دهند.^{۱۸} سال گذشته دیوان عالی اسرائیل قانونی را مورد تأکید قرار داد

اسرائیل از نگاهی دیگر ♦ ۴۱

که در آن افرادی که همسر عرب‌تبار ساکن اراضی اشغالی (کرانه غربی و غزه) دارند، اسرائیل را ترک کنند و یا از یکدیگر جدا شوند، و در صورت ادامه زندگی، از حقوق شهروندی اسرائیل محروم می‌شوند. این مسئله نقض صریح حقوق اکثر شهروندان عرب اسرائیلی است که همسران عرب‌تبار دارند.

در نظرسنجی که طی سال‌های ۲۰۰۶ و ۲۰۰۷ صورت پذیرفته است مشخص می‌شود که افکار عمومی در اسرائیل اگر چه همچنان به ایده‌ها و اصول برابری و حقوق مدنی پای‌بند هستند، اما از سوی دیگر هیچ قرابت و نزدیکی با شهروندان عرب از خود بروز نمی‌دهند. اکثریت سؤال‌شوندگان (سه چهارم در ۲۰۰۶ و دو سوم در ۲۰۰۷)، موافق حقوق مساوی مدنی و اجتماعی برای اعراب اسرائیلی بودند اما در عین حال ۶۳٪ در سال ۲۰۰۶، و ۶۶٪ در سال ۲۰۰۷، علاقه‌مند به مهاجرت اعراب اسرائیل از اسرائیل بودند.

در سال ۲۰۰۷، ۵۷٪ خواهان بهبود و ارتقاء سطح زندگی اعراب اسرائیلی بودند و در مقابل ۴۳٪ خواستار اعمال تنبیهات و محدودیت‌ها علیه شهروندان عرب اسرائیل بودند. در بررسی دقیق‌تر مشخص گردید که نگاه جامعه اسرائیلی نسبت به شهروندان عرب، در طول انتفاضه دوم (۲۰۰۴ - ۲۰۰۰) و جنگ اخیر حزب‌ا... و اسرائیل، نسبت به دوره زمانی قبل و بعد از آن منفی‌تر شده است.^{۱۹}

ج) بررسی تغییرات گسترده در عرصه سیاسی

۱- سرزمین‌های اشغالی و نقش آن در ایدئولوژی صهیونیسم مذهبی و سیاسی

همان گونه که در بخش اول اشاره شد، پدر فکری صهیونیست‌های مذهبی خاخام آبراهام اسحاق کوک، یک خاخام یهودی بود که بستر

فکری برای جنبش صهیونیست مذهبی را ایجاد کرد. پس از مرگ وی، پسرش زوی یهودا کوک، میراث فکری پدر را ادامه داد و افکار و ایده‌های آن دو تأثیر ویژه‌ای بر جنبش شهرک‌نشینان در اسرائیل بر جای گذاشت. آبراهام کوک از ایجاد اسرائیل مدرن سخن می‌گفت و سعی در تهییج افکار ملی‌گرایانه داشت. همان طور که گفته شد صهیونیست‌های سکولار اولین موج مهاجران یهودی در اوایل قرن بیستم به اسرائیل بودند که هیچ کدام تصرف و اشغال سرزمین‌ها را به عنوان یک مسئله مذهبی نگاه نمی‌کردند. دیدگاه‌های خاخامی، در بین شهرک‌نشینان، مبنی بر تداوم حضور آنها و مشروعیت اشغالگری در سرزمین‌های عربی، همواره وجود داشته است و همواره مورد دستاویز راست سیاسی در اسرائیل بوده و هر گونه تجدیدنظر طلبی فکری و یا خروج از اراضی اشغالی با مقاومت سخت طیف ملی- مذهبی و جنبش شهرک‌نشینی روبه‌رو می‌شده است. بنیادگرایان مذهبی با تمسک به آموزه‌های مجعول مذهبی، «یهودا و سامریا» را وعده بر حق الهی برای ملت یهود می‌دانند و بر تقدس شهرها و مناطق اشغالی تأکید می‌کنند. با تحولات چند سال اخیر و پس از اجرایی شدن طرح خروج اسرائیل از نوار غزه، جنبش شهرک‌نشینی جایگاه و اعتبار خود را از دست داده است. معمای پیش‌روی شهرک‌نشینان، انتخاب بین وفاداری به آموزه‌های مذهبی و یا تمکین در مقابل خواست‌های دولت است. شهرک‌نشینان همواره سعی بر آن داشته‌اند که وفاداری یکسانی را به هر دو داشته باشند. از دید بنیادگرایان مذهبی، دولت در حال خدمت به خداست؛ اما پس از خروج از اراضی اشغالی غزه و طرح نخست‌وزیر اسرائیل مبنی بر خروج از اراضی بیشتری از کرانه غربی، جنبش خود را در مقابل دولت می‌بیند.

جنبش شهرک‌نشینان همواره در ائتلاف نزدیکی با راست‌گرایان سیاسی در اسرائیل بوده است و اینک از جانب راست اسرائیل احساس خیانت و عدم پابندی به شعارها را دارد. صهیونیست‌های مذهبی و جنبش شهرک‌نشینی در انتخاب بین تعالیم خاخام‌ها، که از آنها تمرد و نافرمانی از خواست‌ها و دستورات دولت را دارند، و مصوبات و تصمیمات دولت و ارتش که از آنها می‌خواهد شهرک‌ها را تخلیه کنند، سرگردان هستند.

پس از دو سال بحث و جدل‌های فراوان و بحث‌های جنجالی در پارلمان و کابینه و انشقاق اردوگاه راست‌گرایان، بالاخره ارتش اسرائیل در تابستان ۲۰۰۵، از نوار غزه خارج گردید. این دومین خروج اسرائیل (پس از سینای مصر)، از متصرفات جنگ ۶ روزه ژوئن ۱۹۶۷، بود. خروج اسرائیل از اراضی اشغالی را می‌توان در چارچوب دکترین «زمین در برابر صلح» نگاه کرد که دهه‌ها توسط حزب کارگر عنوان می‌شد. برای درک سیاست اسرائیل در مورد سرزمین‌های اشغالی، نیاز به درک واقعیت‌های ژئوپولیتیکی داریم.

این سؤالات همواره مطرح بوده که آیا موجودیت اسرائیل تنها برای آسایش یهودیان است؟ چه وسیله و ابزاری برای احیا هویت یهودی به عنوان یک خواسته تجدیدنظر طلبانه وجود داشت؟ تا به حال کدام خاخام سابقه حکومت و سیاست‌مداری داشته است؟ اما اینها همه مسائل مطرح نبود، مسائلی وجود داشت که حکایت از وجود دیدگاه‌های متناقض و متضادی می‌کرد که تلاش می‌نمودند یک قطعیت را در قالب دولت اسرائیل بسازند. مخالفان تشکیل اسرائیل همچنان معتقدند که این خواست‌ها و مطالبات حتی بدون تشکیل دولت یهودی نیز امکان‌پذیر بود. این مسائل مطرح شده همچنان در اسرائیل سؤالاتی اساسی و قابل طرح

هستند. نکته‌ای که امروزه بر سر آن در اسرائیل وفاقی وجود دارد این است که اسرائیل همچنان باید دموکراتیک و یهودی باقی بماند و شهروندان باید بدون توجه به مذهب‌شان از حقوق و امتیازات اجتماعی و سیاسی برابری برخوردار باشند.

۲- چالش‌ها و برتری‌های استراتژیک

یک دولت دموکراتیک و یهودی تنها می‌توانست در یک دگرگونی دموگرافیکی در داخل اسرائیل امکان‌پذیر شود. پس می‌بایست یهودیان بیشتری به فلسطین می‌آمدند و یا اعراب آنجا را ترک می‌کردند. هولوکاست، زمینه‌ساز خروج یهودیان مقیم اروپا و حرکت آنها به فلسطین شد. هجوم یهودیان و اخراج اعراب نشانگر آن بود که تغییری دموگرافیکی در پیش است. از همان ابتدای تشکیل دولت اسرائیل در ۱۹۴۸، اسرائیل با دو چالش استراتژیک مواجه گردید. اول آنکه تعداد زیادی عرب در اسرائیل باقی ماندند و به زندگی ادامه دادند (به صورت اقلیت). و دوم آنکه دولت‌های عربی، دولتی ناهمگون و نامتناسب را در کنار خود می‌دیدند، دولتی که موجودیت آن را مشروع نمی‌دانستند.

اسرائیل از ابتدای شکل‌گیری همواره دغدغه بقای خود را داشته است. اسرائیل همواره این مسئله را در نظر می‌گیرد که در صورت اتحاد ارتش کشورهای عرب (مصر، اردن، سوریه و لبنان) و سایر کشورهای عربی و اسلامی، اسرائیل در یک جنگ متعارف نظامی توان مقاومت ندارد و قادر به ادامه حیات نمی‌باشد (یکی از علل عمده تسلیح و تجهیز اسرائیل به سلاح‌های هسته‌ای و داشتن کلاهک‌های بی‌شمار هسته‌ای این دغدغه و نگرانی است).

اسرائیل برای بقا و ثبات خود همواره ۳ شرط را لحاظ نموده و در پی تحقق آن بوده است:

۱- از اتحاد و همبستگی در بین اعراب جلوگیری شود و اعراب به نیرویی تأثیرگذار علیه اسرائیل تبدیل نشوند.

۲- اسرائیل باید زمان، مکان و توالی هر جنگی را انتخاب کند.

۳- اسرائیل هرگز نباید به طور همزمان درگیر جنگ با محیط پیرامونی و یک شورش درونی باشد.

اسرائیل در مورد اول به خوبی از ابزار دیپلماسی استفاده کرده و توانسته است شکاف و تفرقه در مورد اسرائیل را در جبهه اعراب ایجاد کند. اسرائیل پس از انعقاد پیمان صلح کمپ دیوید با مصر، قاهره را به عنوان یکی از وزنه‌های تأثیرگذار جهان عرب از صف دشمنان خود خارج ساخت و متعاقب آن پس از امضای قرارداد صلح با اردن، این کشور را نیز از حلقه انسجام عربی خارج ساخت. اسرائیل همچنان سیاست تفرقه و جدایی در بین دول عربی را دنبال می‌کند. مهارت اسرائیل در استفاده از ابزار دیپلماسی در طول دهه‌های گذشته، مشهود بوده است. اسرائیل همواره این مسئله را برای خود مفروض می‌داشت که تمامی همسایگان عرب، دشمن موجودیت و بقاء او هستند و به مانند آنچه در سال ۱۹۶۷، انجام داد؛ اقدام به حمله پیشگیرانه نمود. اسرائیل به دلیل ضعف‌های ژئوپولیتیکی و استراتژیکی، همواره در تدارک و تجهیز تسلیحاتی و جذب کمک‌های سیاسی، دیپلماتیک و البته مالی از جهان غرب برآمده است و برای جبران نقصان‌های خود به تقویت نظامی خود پرداخته است. سیاست امنیتی اسرائیل در چند دهه پس از تأسیس، برحول چند محور استوار بوده است. گسترش سرزمینی، تداوم اشغالگری و حمله پیش‌دستانه و پیشگیرانه علیه همسایگان عرب در محیط پیرامونی، اتخاذ چنین سیاستی

در قبال محیطی که اسرائیل در آن واقع شده مستلزم اتخاذ سیاست خارجی خاص خود بود. سیاستی که جلب حمایت و پشتیبانی خارجی به خصوص ایالات متحده را در صدر برنامه‌های خود می‌دید. دولت یهود تجهیز و تسلیح به سلاح‌های متعارف و غیر متعارف را دنبال می‌کرد.^{۲۰} و از انسجام جبهه ضد اسرائیلی و ضد یهودی در جهان خارج به طرق مختلف جلوگیری می‌نمود.

اسرائیل بقاء فرهنگی و سیاسی خود را در به حاشیه راندن اعراب می‌داند. یک نیروی دیپلماتیک قوی به همراه نیروی برتر تکنولوژیکی می‌تواند عاملی تأثیرگذار، بر منافع اسرائیل باشد. اگر چه می‌توان انتظار آن را داشت که طی ده‌های آینده اعراب در مسیر فن‌آوری و توسعه صنعتی قرار گیرند و برتری اسرائیل را با چالش مواجه کنند. چالشی که همواره پیش‌روی اسرائیل و عاملی تهدید کننده برای امنیت آن است، شرایط خاص ژئوگرافی و دموگرافی اسرائیل است که غیر قابل تغییر می‌باشد.

تهدید بالقوه برای امنیت اسرائیل، شامل چند مورد زیر است:

- ۱- ایجاد یک ائتلاف ضد اسرائیلی مؤثر در بین اعراب
- ۲- از دست رفتن برتری تکنولوژیکی اسرائیل به خصوص در زمینه‌های نظامی
- ۳- درگیری همزمان با شورشی داخلی از طرف فلسطینی‌ها و جنگ با محیط پیرامونی
- ۴- تغییر نگاه و رویکرد ایالات متحده در حمایت صرف از سیاست‌های دولت یهودی
- ۵- یک حمله هسته‌ای غیرقابل پیش‌بینی به مراکز جمعیتی مهم اسرائیل.

اسرائیل طی دهه‌های اخیر برای مقابله با این تهدیدهای بالقوه همواره در تلاش و تکاپو بوده است. اسرائیل تمام تلاش خود را برای شکاف و عدم انسجام در جبهه عربی - اسلامی به کار بسته و در آینده هم به کار خواهد بست و با مجهز شدن به سلاح‌های هسته‌ای و توسعه مراکز هسته‌ای خود بدون توجه به قوانین و معاهدات بین‌المللی از ظرفیت بازدارندگی هسته‌ای برخوردار است.

اسرائیل به طرق مختلف با خطر تهدید انتفاضه فلسطینی‌ها مبارزه کرده است و در این راه از شیوه‌های خشونت‌بار (مشت آهنین)، تا تلاش برای شکاف و تفرقه بین گروه‌ها و احزاب مختلف استفاده نموده و در آینده هم استفاده خواهد کرد.

اسرائیل از طریق خروج از بخشی از اراضی اشغالی سال ۱۹۶۷، درصد است که علاوه بر اتخاذ ژست‌های صلح‌طلبانه در سطح بین‌المللی، انتفاضه فلسطینی‌ها را خاموش سازد و کشورهای عربی را در حالت انفعالی، مبنی بر لزوم شناسایی اسرائیل در قبال خروج از اراضی فلسطینی‌ها (طبق بیانیه اتحادیه عرب در سال ۲۰۰۲ در بیروت)، قرار دهد.

۳- دیوار حائل

همانگونه که ذکر گردید نگرانی عمده و دغدغه اصلی حاکمیت اسرائیل بقا دولت و حفظ هویت «یهودی» اسرائیل است. دغدغه‌ای که بارها طی سالیان اخیر توسط رهبران ارشد اسرائیل برای توجیه سیاست‌هایشان بیان می‌شود؛ اسرائیل باید «یهودی و دموکراتیک» باقی بماند. یکی از راهکارهایی که دولت اسرائیل از چند سال پیش دنبال می‌کند احداث دیوار حائل امنیتی است که مناطق فلسطینی در کرانه

غربی را از اسرائیل جدا می‌سازد. اسرائیل مدعی است که احداث دیوار برای جلوگیری از بمب‌گذاری‌های انتحاری و حفظ مراکز جمعیتی اسرائیل و شهرک‌نشینان یهود لازم و ضروری است. هدف اصلی این طرح که همزمان با روی کار آمدن شارون و ایده وی مبنی بر جدایی اسرائیل از فلسطینی‌ها مطرح شد، انضمام و الحاق همیشگی بخش‌هایی از کرانه غربی به خاک اسرائیل است. طرحی که تاکنون توانسته است نظر ایالات متحده و برخی از حامیان غربی اسرائیل را با خود همراه داشته باشد. این طرح در پی آن است که شهرک‌های یهودی‌نشین در کنار خط سبز (مرز جنگ ژوئن ۱۹۶۷)، و بیت‌المقدس شرقی را برای همیشه ضمیمه اسرائیل کند. احداث دیوار حائل که از تابستان سال ۲۰۰۲ آغاز گردید و تاکنون یک سوم از آن به اتمام رسیده است، مرز جدید اسرائیل تلقی می‌گردد. این دیوار شامل دیوارهای زنجیره‌ای متصل است که داخل دیوارها سنسورهای الکتریکی تعبیه شده است. جامعه بین‌المللی ساخت دیوار را که خلاف تمامی قطعنامه‌های سازمان ملل و معاهدات بین‌المللی دیگر است مورد سرزنش قرار داده است و دیوان دادگاه بین‌المللی لاهه، ساخت آن را غیر قانونی اعلام نموده است. در صورت تکمیل مسیر دیوار (که تاکنون چندین بار تغییر کرده است)، علاوه بر مناطق فلسطینی‌نشین نزدیک خط سبز، مزارع و فنوات فلسطینی‌ها نیز در طرف اسرائیل واقع می‌شود و ارتباط و اتصال شهرهای مهم فلسطینی همچون رام‌البلد و الخلیل با یکدیگر قطع خواهد شد. احداث دیوار حائل اثرات سوء اجتماعی و اقتصادی بر زندگی روزمره فلسطینی‌ها بر جای خواهد گذاشت و می‌تواند به خشونت‌های بیشتر دامن بزند. رهبران اسرائیل به بحران دموگرافیکی که اسرائیل با آن مواجه خواهد شد، پی برده‌اند. رشد جمعیت اعراب فلسطینی می‌تواند تهدیدی اساسی برای جمعیت یهودی در اسرائیل باشد.

مسیر دیوار از خط سبز (مرز ژوئن ۱۹۶۷ که مبنای حقوقی قطعنامه‌ای بین‌المللی است) عبور می‌کند. اسرائیل از ساخت این دیوار و تغییراتی که در مسیر آن اعمال می‌کند به عنوان امتیازی در مذاکرات آتی با طرف فلسطینی سود می‌جوید. علی‌رغم استدلال دولت اسرائیل مبنی بر احداث دیوار به منظور جلوگیری از حملات فلسطینی‌ها، ساخت این دیوار در بخش‌هایی (در شمال کرانه غربی) که به اتمام رسیده، نتوانسته است ایمنی مورد نظر را برای اسرائیل به دنبال داشته باشد. به نظر می‌رسد که اسرائیل برخلاف مواضع رسمی از جانب رهبران آن، بر حضور نظامی ارتش خود در دره اردن در مذاکرات نهایی اصرار خواهد ورزید. اسرائیل هم اینک نیروهای نظامی فراوانی در دره اردن مستقر دارد که کنترل مرزهای شرقی اسرائیل با اردن و حفاظت از شهرک‌نشینان را بر عهده دارند. به نظر می‌رسد با سقوط رژیم بعث در عراق و حضور آمریکا در آن کشور، نگرانی اسرائیل از بابت دشمن شرقی خود تا حدی مرتفع گردیده باشد.

یکی از مسائل پیچیده و لاینحل در مناقشه فلسطینی - اسرائیلی، چگونگی تسلط بر بیت‌المقدس است؟ که هم فلسطینی‌ها و هم دولت اسرائیل ادعای پایتختی کشور خود را دارند. در آوریل ۲۰۰۴، آریل شارون به ملاقات شهرک‌نشینان در معال آدومیم، در نزدیکی بیت‌المقدس رفت و به آنها تعهد داد که همیشه جزیی از اسرائیل باقی بمانند.

یکی از اهداف مهم اسرائیل در احداث دیوار حائل، کنترل و حاکمیت بر بیت‌المقدس است. با تکمیل دیوار حائل در قسمت‌های جنوبی، راه اتصال رام‌ا... و بیت‌الحم، دو شهر مهم و بزرگ فلسطینی از هم قطع می‌شود. اسرائیل طی دو سال اخیر علی‌رغم مخالفت‌های ایالات متحده، به گسترش شهرک معال آدومیم مبادرت ورزیده و در صدد الحاق این

شهرک یهودی‌نشین به قسمت‌های شرقی بیت‌المقدس و به منظور بر هم زدن بافت جمعیتی آن مناطق است. فلسطینی‌ها هیچ‌گاه حاکمیت اسرائیل بر بیت‌المقدس و الحاق آن به خاک اسرائیل را نپذیرفته و نخواهند پذیرفت. این مسئله یکی از کلیدی‌ترین مباحث بحث انگیز مناقشه در هر گونه مذاکره‌ای خواهد بود.

آمریکا از تخلیه شهرک‌های یهودی‌نشین حمایت کرده اما به طور تلویحی موافقت خود را با حفظ شهرک‌های پر جمعیت یهودی نزدیک خط سبز اعلام کرده است. بوش در دیدار با شارون در آوریل ۲۰۰۴، بازگشت کامل اسرائیل به مرزهای پیش از جنگ ۱۹۶۷، و با توجه به واقعیت‌های جمعیتی موجود، غیر واقعی توصیف نمود.^{۲۱}

گروه بحران بین‌المللی، اخیراً در گزارشی تصمیم اسرائیل مبنی بر احداث دیوار را به منظور تحریف مرزهای بیت‌المقدس دانست و مسیر آن را به گونه‌ای دانست که حداکثر فلسطینی‌های ساکن بیت‌المقدس پشت دیوار قرار می‌گیرند. این گروه تخمین زده است که ۵۵ هزار نفر عرب فلسطینی در محدوده بیت‌المقدس شرقی و ۶۰ هزار نفر خارج از این محدوده در پشت دیوار قرار گیرند و مراکز آموزشی، مذهبی، بیمارستان‌ها و محل کارشان در طرف اسرائیل واقع می‌شود و تماس نیروی کار فلسطینی با بیت‌المقدس قطع می‌شود. اسرائیل با سیاست گسترش شهرک‌ها در محدوده بیت‌المقدس، سیاست عرب زدایی و فلسطینی‌زدایی را دنبال می‌کند تا اسرائیل و اورشلیم همچنان یهودی باقی بمانند.

۴- خروج اسرائیل از غزه، آغازی برای پایان (زمینه‌ها و تأثیرات)

خروج ارتش اسرائیل و شهرک‌نشینان یهودی از نوار غزه در اوت ۲۰۰۵، نشانه‌های عمیقی از یک بحران را در سطح جامعه اسرائیل و در

بین سیاستمداران یهود نمایان ساخت. این معضل و بحرانی درونی است که اسرائیل با آن مواجه است. تفاوت دیدگاه موافقان و مخالفان طرح خروج از غزه، مبین عمق این شکاف درونی بود. این بحران، جدید و تازه نیست بلکه بحرانی است که از حاشیه جامعه اسرائیل به مرکز نقشه سیاست اسرائیل حرکت نموده است. تا به حال به پدیده صهیونیسم به مثابه یک ابزار و دستاویز که بیشتر مستمسک راست سیاسی و مذهبی در اسرائیل بوده است نگاه می‌شد؛ وسیله‌ای برای تثبیت و موفقیت دولت. پس از خروج اسرائیل از غزه، پایه‌های فکری صهیونیسم عملاً به چالش کشیده شد. اکثریت اسرائیلی‌ها اینک مدافع سیاست‌هایی شده‌اند که پیش از آن، مجالی برای حضور در صحنه سیاسی اسرائیل نمی‌یافتند. اگر چه در جامعه اسرائیل تفاوت دیدگاهی در مورد لزوم صلح و امنیت برای اسرائیل وجود ندارد، اما دیدگاه‌های متفاوت و گاه متناقض در مورد مذهب، قومیت، دموکراسی و میهن‌پرستی در سطح جامعه اسرائیل مشهود و مشخص است.

خروج از غزه، خارج شدن از یک محدوده جغرافیایی خاص نبود. تخلیه شهرک‌های یهودی‌نشین از غزه، عدول از ایده‌ها و آرمان‌هایی بود که سال‌ها محور و اساس فکری صهیونیست‌های مذهبی در اسرائیل و مستمسک راست سیاسی برای ده‌ها حکمرانی بر عرصه سیاست اسرائیل بود.

اهمیت خروج از غزه تنها به جنبه‌های مذهبی و دست برداشتن اسرائیل از ایده «اسرائیل بزرگ» محدود نبود و از این حیث اهمیت داشت که خروج از غزه می‌توانست آغازی برای پایان اشغالگری اسرائیل بر اراضی فلسطینی‌ها باشد. مخالفت، اعتراض و تمرد بنیادگرایان مذهبی و جنبش شهرک‌نشینان در اسرائیل نیز دقیقاً به همین مسئله برمی‌گشت؛ که خروج

از غزه را آغازی برای تخلیه بیشتر شهرک‌های یهودی از سرزمین‌هایی می‌دانستند که آن را وعده محتوم الهی قلمداد می‌کردند. برای مذهبی‌های تندرو، خروج از هبرون (الخلیل)، نمی‌توانست و نمی‌تواند آسان و راحت باشد.

طرح خروج از غزه حتی اختلافاتی را نیز بین طیف مخالفان در پی داشت. برخی از آنها شیوه‌های خشونت‌بار و تمرد از فرامین ارتش و دولت را براساس فتاوی‌های خاخام‌ها خواستار بودند و برخی دیگر نیز راهکارهای مدنی و غیر خشونت‌آمیز را توصیه می‌نمودند. شهرک‌نشینان بین تعهد خود به دولت به عنوان شهروندان قانونی اسرائیل و وظایف مذهبی و دینی مردد بودند. رهبر طیف ملی - مذهبی، خاخام اشکنازی، آوارهام شپیرا از سربازان می‌خواست در قبال درخواست ارتش برای تخلیه خانه‌هایشان مقاومت کنند اما خاخام شلومو آوینر، رهبر یشوا (مدارس مذهبی)، خواستار مقاومت و مخالفت مدنی و آرام بود.^{۲۲} فتاوی‌های خاخام‌های تندرو، واکنش رئیس سابق ستاد مشترک ارتش اسرائیل را نیز به همراه داشت. ژنرال دن هالوتز، نیروهای مذهبی تندرو و مدارس مذهبی (هسدر) را به شدت تهدید نمود و از حاکمیت دوگانه در اسرائیل سخن گفت.

راست‌گرایان تندرو مذهبی در اقلان افکار عمومی موفق نبودند و حمایت اکثریت جامعه اسرائیل را به همراه نداشتند. رفتارهای خشونت‌آمیز و غیرمدنی آنها خوشایند افکار عمومی نبود.^{۲۳}

موافقان طرح خروج از غزه چنین استدلال می‌کنند که اسرائیل نمی‌تواند تا ابد بر سرزمین‌های اشغال شده حکمرانی کند و برای طولانی مدت بدون مرز مشخص باشد. آنها بر این باورند که خروج از سرزمین فلسطینی‌ها، موجودیت اسرائیل و دولت یهود را طبیعی جلوه می‌کند و اسرائیل را در محیط پیرامونی خود پس از دهه‌ها، به عنوان کشوری عادی

نشان می‌دهد. این طیف از افکار عمومی واقعیت‌های جامعه اسرائیل را درک نموده‌اند. برای طرفداران خروج از غزه، تخلیه شهرک‌های یهودی‌نشین نه تنها فرصتی برای اسرائیل به وجود می‌آورد بلکه برای مذهب یهود و ناسیونالیسم یهودی نیز مفید است. آنها اسرائیل را نه به عنوان یک کشور مذهبی و اشغالگر بلکه یک کشور مدرن، سکولار و فراملی می‌خواهند.

شارون همواره در توجیه طرح ابتکاری خود، عملی شدن آن را گامی در جهت امنیت اسرائیل می‌دانست و براین باور بود که اجرای این طرح برای آینده اسرائیل ضروری است.

نگرانی و چالشی که می‌تواند آینده امنیت داخلی اسرائیل را با خطر مواجه سازد، جدال بین دو طیف مخالف و موافق اسرائیل در مورد استمرار اشغال سرزمین‌های فلسطینی است؛ که بیانگر دو ایده متفاوت در سطح جامعه است. این نگرانی به صورتی است که برخی از نویسندگان یهودی، خطر یک جنگ داخلی را گوشزد می‌کنند.

این تضاد و رویارویی فراتر از تخلیه چندین شهرک یهودی‌نشین است. جدالی بر سر تعریف هویت، مذهب، ناسیونالیسم یهودی و اهداف و ضرورت صهیونیسم است. مدافعان تخلیه شهرک‌ها مدافعان جامعه‌ای متنوع، سکولار و دموکرات هستند. افکار عمومی در اسرائیل، با مخالفان طرح خروج اسرائیل از غزه، همسویی نشان نداد. به نظر می‌رسد ایده واقع‌گرایانه‌ای در صهیونیسم رشد پیدا نموده است که ریشه در جامعه چند پاره اسرائیل دارد. ایده‌ای که مشروعیت صهیونیسم را به چالش می‌کشد و موعود باوری را به زیر سؤال می‌برد. خروج از غزه برای بنیادگرایان مذهبی به معنای این بود که دولت اسرائیل از صهیونیسم جدا شده است. به نظر می‌رسد جامعه اسرائیل در حال گذار از یک دوره

انتقالی است. دوره‌ای که توتالیتریزم مذهبی و سیاسی جای خود را به پلورالیزم مذهبی و سیاسی می‌دهد.^{۲۴}

سخن پایانی:

حاکمیت اسرائیل، امروزه خود را با سه خواست و مطالبه متناقض از جانب سه طیف اصلی درونی مواجه می‌بیند. دسته‌ای که معتقدند بقا و حیات اسرائیل بستگی به تداوم خروج اسرائیل از اراضی فلسطینی‌ها و پیشبرد دکترین «زمین در برابر صلح» و در نهایت تشکیل دولت مستقل فلسطینی دارد (طیف چپ و میانه در اسرائیل)، عده‌ای دیگر، که تهدید اولیه اسرائیل را خطر تروریسم و کشورهای می‌دانند که درصدد مسلح شدن به سلاح اتمی برای نابودی اسرائیل هستند و تهدیدهای استراتژیک دراز مدت را عامل اصلی تهدید امنیت اسرائیل می‌دانند. گروه سوم، که همچنان مصر به وفاداری به آموزه‌های مذهبی هستند و در برابر هرگونه عقب‌نشینی فکری و سرزمینی مقاومت می‌کنند و آن را خیانت به آرمان‌های صهیونیسم می‌دانند.

تحولات چند سال اخیر نشان داده است که افکار عمومی در اسرائیل هم سو و هم جهت با گروه اول است. در آینده رویارویی و چالش بین گروه دوم و سوم با موافقان تشکیل دولت فلسطینی و خروج از اراضی اشغالی فلسطینی افزایش خواهد یافت. طرح خروج از اراضی فلسطینی (غزه و کرانه غربی)، که با طرح شارون آغاز گردید و در حال پیگیری از سوی حزب کادیما و المرت، نخست‌وزیر فعلی اسرائیل است، می‌تواند خود مسببی برای جدال‌های فرسایشی در داخل اسرائیل باشد.

- ۱- زیدآبادی، احمد، دین و دولت در اسرائیل، انتشارات روزنگار، تهران ۱۳۸۱، صص ۱۶-۱۴.
- ۲ - Hershel Edelheit, History of Zionism, A Handbook and Dictionary (Boulder: Westview, 2000) pp 66-67.
- ۳ - Avraham Levi Melamed. "Rabbi Tzvi Yahvda Kook-A Biographical Overview". Accessed Oct. 2, 2005.
- ۴ - Zui, Yahuda Kook. "Wikipedia Accessed Sep. 2, 2005
en.wikipedia.org/wiki/zvi-Yahuda
- ۵ - Aksin, James, The Religion of Israel (Cin.org 2080 2001)
- ۶ - Aviezer Ravitsky. "The Future of the Jewish Settler Movement, Past – Disengagement, Presentation to the Washington Institute for Near East Policy – June 24, 2005.
- ۷ - Israel Ministry of Education, Target Israel Children: Cohen Family of Kfar Darmon. Accessed Oct.2, 2005
- ۸ - Haarets, July 22, 2005.
- ۹ - Amos Oz. "Free at Last". Ynetnews. Aug. 21, 2005.
- ۱۰ - Naomi Regan. "Ein Ana Chna Ve Ein Hem". Ynet News. Aug. 25 2005.
- ۱۱ - Meyrar Wurmser. Post- Zionism and The Sepharti Question, Middle East Quarterly. Spring 2005.
- ۱۲ - Behar, Shiko. Is the Miztahi Question Relevant. Kadma. Jan 1997.
- ۱۳ - Haaretz, Apr 22 1949 (Tel Aviv)
- ۱۴ - Edward Said, Zionism for the Standpoint of Its Victims. In Moustafa Bayoomi and Andrew Rubin (New York: Random House 2000) p. 144.
- ۱۵ - Jewish Virtualli Srny.org/Jsaice/Socty/ 3.15.2006
- ۱۶ - en.Wikipetia.org/Wiki/Israel-Arabs
- ۱۷- جوزف آگدازی، مشغله دائمی اعراب اسرائیلی در رابطه با دولت: دولت یهودیان یا دولت تمامی شهروندان؟ ماهنامه لوموند دیپلماتیک (فارسی) می ۲۰۰۶.
- ۱۸ - Yehuta Ben Meir and Dafua Shaked, The National Security and Public Opinion Proget, The Jaffe Center for Strategic Studties, May 2007.
- ۱۹ - George Friedman. The Gaza Withdrawal and Israel Permanent Dilemma Stan for geopolitical Intelligence Report.
- ۲۰ - Goarge Gavrilis. Sharon's Endgame of the West Bank Barrier. The Washington Quarterly. Autumn 2004.
- ۲۱ - Yaav Sorek. Interview with Garvilis. Jerusalem Post. Jan. 21, 2005.
- ۲۲ - Ynet, Feb 23, 2005.
- ۲۳ - The Christian Seince Monitor. Jun 13, 2005.
- ۲۴ - Merav Wurmser, Zionism in Crisis, Middle East Quarterly, Winter 2006.



شہرہ شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی